

رسائل

مجله علمی دانش پژوهان مرکز آموزش های تخصصی فقه

شماره ۵ و ۶، زمستان ۱۳۹۴ و بهار ۱۳۹۵

صفحات ۸۳ تا ۱۲۴

رضا ستوده*

Fagatkhoda313@gmail.com

نشست علمی نقد قاعده تداخل قصاص در قانون مجازات اسلامی سال ۹۲

نشست علمی نقد قاعده «تداخل قصاص» در قانون مجازات اسلامی سال ۹۲ با حضور دکتر حاجی ده‌آبادی، دانشیار دانشگاه تهران و نایب رئیس انجمن فقه و حقوق حوزه علمیه و جناب آقای امامی، دبیر علمی شورای فقهی مرکز تحقیقات اسلامی مجلس شورای اسلامی، در بهار ۹۳ مرکز آموزش های تخصصی فقه قم برگزار شد. دبیر نشست، آقای وفایی، بعد از خیرمقدم‌گویی به شرکت‌کنندگان و معرفی اساتید مدعو، موضوع جلسه و پرسش های مربوط به آن را معرفی کردند. در ادامه دکتر حاجی ده‌آبادی و سپس آقای امامی، علاوه بر طرح بحث درباره‌ی قاعده تداخل و تأسیس اصل در مسئله، به مواد مرتبط قانون مجازات اسلامی سال ۹۲ و اشکالات وارد بر آن‌ها اشاره کردند و در انتها به سؤالات حضار پاسخ دادند. متن پیش‌رو، خلاصه‌ای از این نشست علمی است.

بیان مسئله و اهمیت آن

دکتر حاجی ده‌آبادی در طرح مسئله بیان داشتند: مراد از تداخل قصاص این است که مجنی علیه یا ولی دم او، حق استیفای مجازات کمتر جانی ای را ندارد که به مجازات شدیدتر محکوم شده است. این قاعده از مهم‌ترین و دشوارترین قواعد باب قصاص بوده و حاوی فروض فراوانی است که در دو حوزه تداخل قصاص عضو در قصاص نفس و تداخل قصاص عضو در قصاص عضو، مطرح می‌شود.

در فقه به صورت پراکنده و در ذیل مباحث مختلف از این قاعده به فراوانی بحث شده است. عبارت های فقهی بزرگ در این زمینه، اهمیت و دشواری آن را به خوبی نشان می‌دهد: علامه حلی

در کتاب مختلف الشیعه، در بحث از این قاعده، پس از بیان دیدگاه‌های فقها، نوشته است: «و نحن فی هذه المسئلة من المتوقفین»^۱

اصل در قصاص

ایشان در ادامه اظهار کردند: اصل در قصاص، عدم تداخل است. به عبارت دیگر، اصل آن است که اسباب و مسببات تداخل نمی‌کنند. از این رو هرگاه کسی چند جنایت مرتکب شود، اصل آن است که چند مجازات داشته باشد، مگر آنکه دلیلی بر خلاف آن آورده شود. از جمله دلایل اصل عدم تداخل قصاص، اطلاقات ادله‌ی قصاص است که از میان آن‌ها می‌توان به آیه ۴۵ سوره مائده اشاره کرد: «أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ [...] وَالْجُرُوحَ قِصَاصٌ»

اثبات تداخل با استناد به ادله

سپس آقای دکتر حاجی ده‌آبادی در مقام بیان ایرادات ق.م.ا گفتند: در قانون مجازات سال ۹۲ با وجود تلاش‌های سودمندی که برای تدوین این قانون صورت گرفته، کاستی‌هایی وجود دارد که از جمله می‌توان بر عدم پذیرش قاعده تداخل و حکم به قصاص عضو علاوه بر قصاص نفس اشاره کرد. با این حال می‌توان به دو صورت قائل به تداخل شد.

۱- اثبات تداخل با استناد به اطلاق لفظی ادله

فرعی که در پنج ماده از جمله مواد ۲۹۳ و ۲۹۶ و ۵۴۰ ق.م.ا آمده، این است که اگر کسی عمداً جنایتی را بر عضو فردی وارد سازد و او به سبب سرایت جنایت فوت کند، چنانچه جنایت واقع شده مشمول تعریف جنایت عمدی باشد، قتل عمدی محسوب می‌شود؛ در غیر این صورت، قتل شبهه عمدی است. فرد قصد فعل داشته اما قصد قتل نداشته لذا عمل کشنده نبوده است، لذا دیه نفس وجود ندارد. اما قانون‌گذار در این مواد بیان کرده که مرتکب علاوه بر قصاص عضو به پرداخت دیه نفس نیز محکوم می‌شود. این حکم قانون از نظر مبانی شرعی قابل تأمل است و قاعده فقهی‌ای وجود ندارد که بیانگر ثبوت قصاص عضو به علاوه دیه نفس باشد و یا افزون بر دیه عضو شدیدتر، قصاص عضو کوچک‌تر را هم تأیید کند. اما بر اساس استفتائات صورت گرفته، بعضی از فقها همچون آیه‌الله شاهرودی و آیه‌الله سبحانی این قول را برگزیده‌اند؛ ایشان اصل را بر عدم تداخل گرفته‌اند و اصل نیز در قصاص همین است. از این رو ایشان برای اثبات مدعای خود نیاز به دلیل ندارند. در مقابل اکثر فقهای معاصر قائل به عدم وجود قصاص در این فرض شده‌اند و تنها دیه نفس را -که در قتل شبهه عمد مسلم است- ثابت می‌دانند.

۱. حلی، مختلف الشیعه ۹: ۴۷۱.

به باور ما نیز در اینجا باید حکم به تداخل کرد. زیرا صحیح‌ه ابو عبیده^۱ بیانگر این است که اگر یک ضربه منشأ دو جنایت باشد (مثلاً ضربه به سر هم موجب شجاج شود و هم موجب زوال عقل) و تا یک سال موجب مرگ گردد، تنها قصاص ثابت است و اگر موجب مرگ نشود، جانی تنها به پرداخت دیه زوال عقل محکوم می‌شود و شجاج چیزی ندارد. از این رو در این روایت، شجاج - که جنایت کوچکتر نسبت به مرگ و زوال عقل است - در فرض مرگ با قصاص و در صورت زنده ماندن مجنی علیه با دیه زوال عقل تداخل می‌کند.

بررسی اثبات تداخل قصاص از راه اطلاق لفظی ادله

سپس آقای امامی بعد از سلام و حمد الهی شروع به بحث کرده و بیان کردند: در بحث قصاص، اصلی بسیار بنیادین به نام اصل مماثلت مجازات با جرم وجود دارد. این اصل معنای قصاص و ملاک حکم مجازات است. شاهد این سخن، قرآن کریم است که در آیه ۱۹۴ سوره بقره می‌فرماید: «[...] أَلْحُرْمَاتُ قِصَاصٌ فَمَنْ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ [...]» این آیه شریفه ملاک حکم را بیان می‌کند؛ یعنی انطباق کامل بین مجازات و جرم. از این رو قابل عدول و تخصیص نیست. در چنین فضایی اگر بخواهیم وارد مباحث تداخل شویم، اصل عدم تداخل باید به خوبی مدنظر ما باشد و تنها دلیلی می‌تواند آن را جابه‌جا بکند که قاطع بوده و قوت زیادی داشته باشد. با این بیان برخی از اشکالات مطرح شده به قانون مجازات اسلامی روشن می‌شود. که عبارت انداز:

۱- ماده ۲۹۶ مطابق اصل عدم تداخل و مماثلت است و تنها زمانی می‌توان از اصل و قاعده‌ای که از نصوص قرآنی به دست آمده است، دست برداشت که روایت نص باشد؛ حال آنکه روایت مذکور نص نیست.

۲- روایت ناظر به جنایت مادون نفس است و بر عمدی بودن ضربه اول، تصریح ندارد؛ هر چند ظهور در عمدی بودن دارد. در حالی که بحث ماده ۲۹۶ در جایی است که جنایت عمدی بر عضو منجر به مرگ شده است.

۳- تداخل قصاص بر خلاف ارتکاز عقلایی تساوی میان جرم و مجازات بوده و تالی فاسد دارد؛

۱. «سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَنِ رَجُلٍ ضَرَبَ رَجُلًا يَعْمُودٌ فَسَطَّاطٍ عَلَى رَأْسِهِ ضَرْبَةً وَاحِدَةً فَأَجَافَهُ حَتَّى وَصَلَتِ الضَّرْبَةُ إِلَى الدِّمَاغِ وَ ذَهَبَ عَقْلُهُ فَقَالَ إِنْ كَانَ المَضْرُوبُ لَا يَعْقِلُ مِنْهَا أَوْقَاتِ الصَّلَاةِ وَ لَا يَعْقِلُ مَا قَالَ وَ لَا مَا قِيلَ لَهُ فَإِنَّهُ يُنْتَظَرُ بِهِ سَنَةٌ فَإِنْ مَاتَ فِيهَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ سَنَةٍ أُفِيدَ بِهِ ضَارِبُهُ وَ إِنْ لَمْ يَمُتْ فِيهَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ سَنَةٍ وَ لَمْ يَرْجِعْ إِلَيْهِ عَقْلُهُ أَعْرَمَ ضَارِبُهُ الدِّيَةَ فِي مَالِهِ لِذَهَابِ عَقْلِهِ فَلْتُ فَمَا تَزَى عَلَيْهِ فِي الشَّجَةِ شَيْئًا قَالَ لَا لِأَنَّهُ إِثْمًا ضَرْبُهُ ضَرْبَةً وَاحِدَةً فَجَنَّتِ الضَّرْبَةُ جِنَايَتَيْنِ فَأَلْزَمْتُهُ أَغْلَظَ الجِنَايَتَيْنِ وَ هِيَ الدِّيَةُ...» (طوسی، تهذیب الأحكام، ۱۰: ۲۵۳).

چرا که لازمه تداخل قصاص این است که مثلاً مجازات ضاربی که دو چشم مضروب را کور کرده و او مرده است، کمتر از مجازات ضاربی باشد که دو چشم مضروب را کور کرده و نمرده است؛ چون طبق قاعده تداخل قصاص، مجازات ضارب اول تنها پرداخت دیه نفس است؛ اما مجازات ضارب دوم قصاص و یا پرداخت دیه نفس است. واضح است که این مسئله برخلاف ارتکاز عقلاً از قصاص است.

۴- نه تنها روایت مذکور تداخل قصاص را تأیید نمی‌کند؛ مناط روایت، دست‌کم با تداخل قصاص در خصوص ماده ۲۹۶ منافات دارد. روایت به علت آنکه جنایت کوچک‌تر (شکافتن سر) به جنایت بزرگ‌تر (از بین بردن عقل) منجر شده است، مجازت سبک‌تر را به مجازات سنگین‌تر تبدیل کرده است (فَالَّذِي مَنَّهُ أُغْلَظَ الْجَنَائِيَّتَيْنِ). بنابراین مناط روایت سنگین‌تر شدن مجازات در صورت بزرگ‌تر شدن جنایت است و این با تداخل قصاص که در صورت بزرگ‌تر شدن جنایت (مرگ مضروب) مجازات سبک‌تر می‌شود (فقط پرداخت دیه)، ناسازگار است.

سپس آقای دکتر حاجی ده‌آبادی به اشکالات بیان شده پاسخ دادند: در پاسخ به اشکال اول که روایت را نص نمی‌دانند، گفته می‌شود: اتفاقاً دلالت روایت صریح است؛ چرا که در آن امام می‌فرماید: اگر مضروب پیش از گذشت یک سال بيمرد، ضارب باید قصاص نفس شود (فَإِنْ مَاتَ فِيمَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ سَنَةِ أَقِيدَ بِهِ ضَارِبُهُ). اگر ضربه عمدی نباشد، به چه دلیل ضارب باید قصاص نفس شود؟!

پاسخ به اشکال دوم که می‌گویند: "موضوع روایت (جنایت مادون نفس)، با موضوع ماده ۲۹۶ (جنایت نفس) تفاوت دارد" این است که:

اولاً علتی که در روایت برای حکم آمده است (لَأَنَّهُ إِتْمَا ضَرْبُهُ ضَرْبَةً وَاحِدَةً فَجَنَّتِ الصَّرِيَّةُ جِنَائِيَّتَيْنِ فَاَلَّذِي مَنَّهُ أُغْلَظَ الْجَنَائِيَّتَيْنِ وَ هِيَ الدِّيَّةُ)، عام است و همه مواردی را در بر می‌گیرد که یک ضربه منجر به دو جنایت می‌شود.

ثانیاً ماده ۲۹۶ دو بخش دارد: هم سرایت جنایت به نفس و هم سرایت جنایت به مادون نفس را شامل می‌شود.

اشکال سوم وجود تالی فاسد برای تداخل قصاص بود. این اشکال دو پاسخ دارد:

۱. فقها معتقدند که اگر کسی دو چشم دیگری را کور کرد، هر چند احتمال آن باشد که مضروب در چند روز آینده بمیرد، می‌تواند درخواست قصاص کند. البته اگر پس از قصاص ضارب، مضروب بمیرد، اولیای دم او تنها در صورتی می‌توانند ضارب را قصاص نفس کنند که دیه عضو را بپردازند. برای مثال اگر کسی به عمد پای دیگری را قطع کرد، حتی اگر احتمال مرگ مجنی علیه

وجود داشته باشد، می‌تواند درخواست کند پای جانی قطع شود. در صورت فوت مجنی علیه نیز اولیای دم او می‌توانند با پرداخت دیه قطع پای جانی، او را قصاص نفس کنند. بنابراین تداخل قصاص تالی فاسد ندارد.

۲. در چنین موردی درباره‌ی مجازات جانی چهار حالت قابل فرض است:

۱. دیه نفس؛

۲. قصاص عضو؛

۳. یکی از دو مجازات قصاص عضو یا دیه نفس؛

۴. هم قصاص عضو و هم دیه نفس.

سه فرض نخست، بی‌اشکال است: فرض نخست مطابق با فقه است. فرض دوم و سوم هم قابل قبول هستند؛ چون تداخل اختیاری، قابل دفاع است. با این همه قانون‌گذار فرض چهارم را برگزیده که مخالف فقه است.

در پاسخ به اشکال چهارم - که اصل عدم تداخل را اصلی قوی و غیر قابل تخصیص می‌داند - باید گفت: میان اصلی که نص قرآن است و اصلی که از نصوص قرآن اصطیاد شده، تفاوت وجود دارد. اولی را نمی‌شود به آسانی کنار گذاشت؛ اما دومی را می‌توان با روایت تخصیص زد. قاعده عدم تداخل ریشه در قرآن دارد؛ اما خود قاعده، نص نیست؛ چرا که در قرآن نیامده است: «لا تداخل القصاص». بنابراین می‌توان آن را با روایت تخصیص زد.

در ادامه آقای امامی اظهار کردند که در پاسخ‌های دکتر حاجی ده‌آبادی دو چالش وجود دارد:

۱. اصل عدم تداخل، اصلی اصطیادی نیست، مفاد مماثلت است که عبارت «قَمَنِ اعْتَدَى عَلَیْكُمْ فَاَعْتَدُوا عَلَیْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَیْكُمْ» بیان می‌کند. بنابراین سند ماده ۲۹۶ مفاد نص قرآن است.

۲. در روایت مذکور، اجافه به ذهاب عقل منجر می‌شود و فقه و قانون جدید هم تصریح دارند که اجافه قصاص ندارد. بنابراین میان روایت و محل نزاع، فارق وجود دارد؛ زیرا حتی اگر جنایت از اجافه به ذهاب عقل سرایت نکند، قصاص عضو امکان‌پذیر نیست تا بگوییم: «از آنجا که معصوم تنها به دیه حکم کرده و از قصاص عضو سخن نگفته، نمی‌توان قصاص عضو کرد.» قصاص نداشتن اجافه از خود روایت هم پیدا است. عبارت «أَغْلَطَ الْجَنَائِیْنِ» نشان می‌دهد که اینجا دو قصاص وجود ندارد که در هم تداخل کند؛ بلکه دو دیه است که چون جنایت کوچک‌تر (اجافه) به جنایت

بزرگ‌تر سرایت کرده است، در هم تداخل می‌کنند.

دکتر حاجی ده‌آبادی در ایراد به سخنان آقای امامی گفتند:

شما در مسئله شیوه قصاص به علت وجود برخی ظهورات از اصل مماثلت دست برمی‌دارید.

چگونه است که در اینجا تخصیص اصل با ظهور روایت را نادرست می‌دانید؟

آقای امامی نیز در پاسخ ایشان گفتند:

به علت آنکه تنها زمانی می‌توان از این اصل دست برداشت که روایاتی محکم در اختیار ما باشد.

و ظهور آیه شریفه در مماثلت و اصل عدم تداخل به قدری قوت دارد که با این روایت نمی‌توان آن را کنار گذاشت.

۲- اثبات تداخل با استناد به اطلاق مقامی ادله

دکتر حاجی ده‌آبادی در فرض دوم بیان کردند: ماده ۲۹۶ قانون مجازات، از اطلاقات مقامی

ادله جنایت به دست می‌آید. با بررسی روایات مربوط به قتل و جنایت شبه‌عمد، روشن می‌شود که

آن‌ها تنها دیه نفس را پیش کشیده و هیچ‌گاه از قصاص عضو سخن نگفته‌اند. اگر قصاص عضو

هم جایز بود، باید در روایات مطرح می‌شد. بنابراین از اطلاق ادله نتیجه می‌گیریم در مواردی که

جنایت از عضو به نفس سرایت می‌کند، نمی‌توان هم قصاص عضو کرد و هم دیه یا قصاص نفس.

شاهد این مطلب چندین روایت است: در روایت صحیح‌ه‌ای، راوی از امام صادق (ع) درباره تعریف

قتل شبه‌عمد، می‌پرسد^۱ و در ضمن بیان می‌کند که قتل شبه‌عمد دیه و کفاره دارد. امام بدون رد

سخن او، قتل شبه‌عمد را تعریف می‌کند. اگر قتل شبه‌عمد قصاص داشت، لزوماً امام سخن راوی

را تصحیح می‌کرد. تقریر امام نشان می‌دهد که قتل شبه‌عمد قصاص ندارد. هیچ روایتی درباره قتل

شبه‌عمد پیدا نمی‌شود که در آن قصاص مطرح شده باشد. از این رو معتقدم که اطلاق مقامی ادله

نافی قصاص عضو است.

بررسی اثبات تداخل قصاص از راه اطلاق مقامی ادله جنایت:

آقای امامی در پاسخ بیان داشتند: استدلال از راه اطلاق مقامی برای اثبات قاعده تداخل با دو

اشکال روبه‌رو است:

۱. روایت درباره دیه است و ناظر به قصاص نیست. بنابراین از اطلاق آن نمی‌توان در زمینه

قصاص استفاده کرد.

۱. «سَأَلْتُهُ عَنِ الْخَطَا الَّذِي فِيهِ الدِّيَةُ وَالْكَفَّارَةُ أَ هُوَ أَنْ يَتَعَمَّدَ صَرَبَ رَجُلٍ وَلَا يَتَعَمَّدَ قَتْلَهُ قَالَ نَعَمْ قُلْتُ رَمَى شَاءَ فَأَصَابَ إِنْسَانًا قَالَ ذَلِكَ الْخَطَا الَّذِي لَا شَكَّ فِيهِ عَلَيْهِ الدِّيَةُ وَالْكَفَّارَةُ» (کلینی، کافی: ۲۷۹).

۲. در روایات مربوط به قتل شبه عمد، تصریح نشده که جنایت قابل قصاص بوده است. در روایات تنها آمده: "جنایتی منجر به قتل شبه عمد شده است." بنابراین ممکن است جنایت نخست - که منجر به قتل می شود - قصاص نداشته باشد؛ در نتیجه از عدم ذکر قصاص عضو، نمی توان برداشت کرد که قصاص عضو ندارد و تنها دیه ثابت می شود.

دکتر حاجی ده آبادی در نقد سخنان آقای دکتر امامی بیان داشتند:

۱- اگر مسئله مماثلت به این روشنی باشد که می گوئید، فقها تا این اندازه در آن با مشکل روبه رو نمی شدند و فتواهای مختلف نمی دادند.

۲- از سوی دیگر، قصاص نوعی تصرف در عضو است و اگر شک کنیم که حق چنین تصرفی داریم یا خیر؟ اصل عدم تصرف است. بنابراین اصل مماثلت با اصلی قوی به نام اصل عدم تصرف، تعارض پیدامی کند.

۳- گفتید که اجافه (شکافتن سر) از جنایت های قابل قصاص نیست؛ بنابراین مطرح نشدن قصاص دلالت بر نبود قصاص عضو ندارد. بر این بیان اشکالاتی قابل بیان است:

اولاً اگر مسئله عموماً را مطرح کنید، باید توجه کنید که عموماً در خصوص یک عضو هم جاری می شود. می دانیم که برخی از فقها افزون بر آیه ۹۲ سوره نساء، آیه «فَمَنْ اَعْتَدَى عَلَیْكُمْ فَاَعْتَدُوا عَلَیْهِ بِمِثْلِ مَا اَعْتَدَى عَلَیْكُمْ» را هم مبنای مشروعیت دیه می دانند. بنابراین اگر می خواهیم عموماً را اخذ کنیم، همچنین باید بپذیریم که «فَاَعْتَدُوا» دیه عضو نفس را شامل می شود.

دوماً اگرچه اجافه قابل قصاص نیست، جرح قابل قصاص است. خود شما در قانون جدید آورده اید که در جنایتی که ذومراتب است، اگر مرتبه بالاتر قابل قصاص نباشد، می توان قصاص مرتبه پایین تر را جاری کرد. بنابراین امام (ع) می توانست قصاص جراحات پوست سر را بیان کند.

سوماً همان طور که بیان شد، دلیل اصلی اینجانب، عام بودن تعلیل موجود در روایت است. عبارت «لَئِنْ اِتْمَا صَرْبُهُ صَرْبَةً وَّاحِدَةً فَجَنَّتِ الصَّرْبَةُ جِنَايَتَيْنِ فَالْزَمْتُهُ اَعْلَا الْجِنَايَتَيْنِ وَ هِيَ الدِّيَةُ» بیان می کند که هرگاه که یک ضربه دو جنایت ایجاد کرد، یکی از جنایت ها در دیگری تداخل می کند؛ خواه هر دو جنایت دیه داشته باشند، خواه هر دو جنایت قصاص داشته باشند و خواه یکی دیه داشته باشد و دیگری قصاص.

چهارماً اشکال دیگر آن بود که چون روایت در مقام بیان احکام دیه است، از اطلاق آن نمی توان عدم قصاص را نتیجه گرفت، وگرنه می توانستیم از اطلاق آن عدم تعزیر را نیز نتیجه بگیریم. حال

آنکه هیچ فقیهی این را درست نمی‌داند. در پاسخ باید گفت:

اولاً در برخی از روایات تعزیر و قصاص در کنار هم آمده‌اند. برای مثال در روایتی درباره اشتراک در قتل آمده است که اگر ولی دم یکی از قاتلان را قصاص کرد، آن‌ها که زنده مانده‌اند، باید دیه دهند و والی آن‌ها را تعزیر می‌کند.

ثانیاً برخی از فقها از اطلاقات روایت در زمینه قصاص و دیه نتیجه گرفته‌اند که اگر ولی دم جانی را بکشد، نباید جانی را تعزیر کرد.

ثالثاً قصاص حق الناس است و با مسئله تعزیر کاملاً تفاوت دارد. جایی که فرض راوی این است که تنها دیه و كفاره هست و از قصاص سخن نمی‌گوید یا زمانی که از مجازات شکافتن سر می‌پرسد، اگر قصاص هم جزء مجازات باشد، لزوماً امام آن را بیان می‌کند. بنابراین عدم بیان او بر عدم قصاص دلالت می‌کند.

رابعاً امام در مقام ضرب القاعده (بیان قانون کلی) است. شش یا هفت روایت در این زمینه وجود دارد و نمی‌توان گفت که همه آن‌ها تنها ناظر به حوزه دیات است و قصاص را شامل نمی‌شوند. به عقیده من دلیل اطلاق مقامی روایات، قوی‌تر از روایت صحیحی است که برای اثبات قاعده تداخل مطرح شد.

آقای امامی در انتها تأکید کردند که مماثلت اصلی بسیار محکم است و نمی‌توان به آسانی آن را کنار زد و نباید نگاه کلیشه‌ای به فقه داشته باشیم و آن را دارای چارچوبی خشک و انعطاف‌ناپذیر بدانیم. مثالی مطرح می‌کنم تا این دو مسئله روشن‌تر شود: بیش از ده روایت در زمینه سقط جنین وجود دارد که می‌گویند: سقط جنین «ذی روح» دیه کامل دارد؛ اما در هیچ روایتی نیامده است که مجازات آن قصاص است؛ با این همه بسیاری از فقها بدون توجه به اطلاق آن‌ها، با این استدلال که روایات در مقام بیان قصاص نیستند، به قصاص فتوا داده‌اند. وجود چنین دیدگاهی، علی‌رغم وجود روایات فراوان مخالف آن، میزان اعتبار اطلاق مقامی را در مقابل اصول محکم فقهی نشان می‌دهد.

در ادامه، جلسه با پرسش‌های حضار ادامه یافت و دو استاد بزرگوار پاسخ‌های خود را ارائه کردند.